

بررسی مفهوم‌شناسی هبوط حضرت آدم علیه السلام در آیات و روایات

نویسنده: ابوالفضل عیدزاده^۱

استاد راهنما: حجت‌الاسلام افتخاری پور

چکیده

شاید تا به حال این‌گونه متصور بود که جهان آخرت با دنیا، دو چیز متمایز و از هم جدا هستند؛ درحالی‌که این‌طور نبوده و همه این عوالم در یکدیگر تنیده شده و از هم جدا نیستند و دنیا، پست‌ترین مرتبه این عوالم است. بنابراین وقتی به مفهوم هبوط می‌اندیشیم، پی خواهیم برد که هبوط حضرت آدم علیه السلام به این معنا نبوده که از جهانی به جهان دیگر انتقال یابند؛ بلکه از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر منتقل شده است. بحث دیگری که مطرح می‌شود، توبه آن حضرت است که به زعم برخی با عصمت ایشان تنافی دارد؛ در صورتی که این‌گونه نبوده و آن فعل منهی عنه، عصیان و گناه نبوده؛ بلکه نوعی امتحان الهی از وی بوده است. در این مقاله سعی شده از منظر قرآن و روایات بر شناخت بهتر و بیشتر مفهوم هبوط و توبه حضرت آدم علیه السلام پرداخته شود.

کلیدواژه‌ها: هبوط، توبه، ترک اولی، حضرت آدم علیه السلام، عصمت انبیا، سهو النبوی.

مقدمه

در مسائل و مباحث مربوط به آیات و روایات و موضوعات علمی، اصطلاحات و واژگانی به کار برده می شود که به دلایلی از جمله کاربرد آنها در علوم و مباحث دیگر و برداشت های متفاوتی که در فرهنگ های مختلف از آنها می شود، نیازمند تعریف هستند. به عبارت دیگر این واژگان و اصطلاحات نیازمند معرّف هستند تا مقصود واقعی و حقیقی آنها مشخص شود. از این رو گاهی به دلیل اینکه مفهوم شناسی درست انجام نمی شود، مخاطب برداشت های نادرستی دارد و گاهی به عقاید و باورها هم اشکال وارد می شود؛ برای نمونه در آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره: ۲۵۶)، به جهت خطایی که در مفهوم رخ داده، بسیاری گمان کرده اند که در دین، هیچ اکراهی وجود ندارد؛ حال آنکه مقصود از دین در این آیه، اعتقاد و باور است؛ به این معنا که باور تحت اجبار قرار نگیرد. در همین خصوص آیات قرآن به مقوله هبوط و توبه حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام هم پرداخته اند که هر دو واژه تا زمانی که مفهوم شناسی نشود، ممکن است برداشت های خطا و نادرستی را ایجاد کند. لذا باید بررسی کرد که هبوط به چه معناست؟ آیا به معنای سقوط است؛ چنان که در لغت به این معنا آمده است؟ آیا به معنای سقوط مکانی است یا سقوط مرتبه و مقام است؟

همین طور مفهوم شناسی در مورد توبه حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام نیز مطرح می شود: آیا ایشان گناه کرده بود؟ آیا این عمل با عصمت ایشان تنافی نداشت؟

هر چند در کتب تفسیری و روایی به این دو واژه پرداخته شده است؛ اما اینکه به طور ویژه و مستقلاً و متمرکز به این دو واژه و اثر آن در اعتقادات پرداخته شده باشد، مقاله ای نداریم. به علاوه آنکه در این مقاله با دیدگاهی متفاوت نسبت به موضوع پرداخته شده و به طور کلی روایتی از انسان و داستان آغاز آن بیان شده است.

مؤلفه‌های دخیل در فم معنای هبوط

در این بخش به مؤلفه‌هایی در مورد هبوط حضرت آدم عليه السلام خواهیم پرداخت که به عنوان مقدمه استدلال در رسیدن به نتیجه مطلوب ما را یاری خواهد کرد. این مؤلفه‌ها شامل مفهوم‌شناسی، بهشت حضرت آدم عليه السلام، ماهیت میوه ممنوعه، امتحان و تقدیر الهی، محل هبوط حضرت آدم و حوا عليها السلام و حقیقت هبوط است.

۱. مفهوم‌شناسی هبوط

الف) «هبوط» در لغت

در کتاب العین و تفسیر مجمع‌البیان هبوط به معنای سقوط از بلندی به محل پایین و پست‌تر، و نقیض صعود معرفی شده است. (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۱؛ طبرسی، ۵۳۶، ج ۱، ص ۱۷۰) همچنین در کتاب مفردات الفاظ قرآن، به معنای «پایین قرار گرفتن به صورت اجبار» آمده است که گاهی برای کوچک کردن مخاطب، (راغب اصفهانی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۸۳۲) و گاهی برای تعظیم و بزرگداشت مخاطب استفاده می‌شود. (قرشی، ۱۴۱۲، ج ۷، ص ۱۳۶)

ب) «هبوط در اصطلاح»

هبوط در اصطلاح مربوط می‌شود به داستان حضرت آدم و حوا و خروج آنها یا به عبارت بهتر هبوط آنها از بهشت. این داستان را قرآن کریم چنین بیان می‌کند: «قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا». (طه: ۱۲۳)

ج) هبوط شیطان

در رابطه با شیطان نیز مسئله هبوط وجود دارد و این دستور هبط به او نیز داده شده است:

﴿قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا﴾ (اعراف: ۱۳) در آیه‌ای دیگر عبارت «خروج» در مورد او استفاده شده است:
﴿قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ﴾. (حجر: ۳۴)

۵) هبوط در قرآن

در آیات قرآن کریم از ریشه (ه، ب، ط) هشت مرتبه استفاده شده که از این تعداد، پنج آیه در رابطه با داستان حضرت آدم و حوا و وسوسه شیطان و هبوط آنهاست: آیه ۱۲۳ سوره طه، آیه ۱۳ سوره اعراف، آیات ۳۶ و ۳۸ سوره بقره و آیه ۲۴ سوره اعراف.

۲. بهشت حضرت آدم

از داستان خلقت حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام که در سوره بقره ذکر شده، برمی‌آید پیش از آنکه روح آدم در زمین قرار گیرد خداوند بهشتی برزخی آفرید و آدم را در آنجا ساکن کرد. آدم خودش در آسمان بود، درحالی که جسم او در زمین قرار داشت. اینجا متوجه می‌شویم که حقیقت اصلی تشکیل دهنده وجود آدم، روح آدمی است. ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾. (بقره: ۳۰)

حال این سؤال می‌شود که این مکان و منزلتی که خداوند از آن به بهشت یاد می‌کند کجاست؟ در پاسخ به این سؤال، چند قول وجود دارد:

الف) در یکی از سیارات دیگر بوده است.

ب) در یکی از باغ‌های زمینی بوده است.

ج) منظور از آن بهشت، بهشت خلد اخروی است که انسان پس از اتمام دنیا به آنجا می‌رود.

اما تمامی این نظرات ناصواب است؛ بلکه نظر صحیح، به فرموده طباطبایی در کتاب

المیزان، چنین است:

«بهشتی که آدم قبل از هبوط در آن بوده، بهشت جاودان و خلد نبوده، بلکه بهشت برزخی بوده که غرائز بشری در آنجا ظاهر و هویدا می‌شده است. از داستان بهشت آدم به تفصیلی که در سوره بقره آمده چنین برمی‌آید که قبل از اینکه آدم عَلَيْهِ السَّلَام در زمین قرار بگیرد، خداوند بهشتی برزخی و آسمانی آفریده و او را در آن جای داده است.» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۹۳)

فلذا این بهشت، بهشت اخروی نبوده است؛ زیرا:

اولاً شخصی که وارد بهشت اخروی شود، خالد در آن می شود و بر نمی گردد؛

ثانیاً ورود به بهشت اخروی بعد از اتمام دنیا و امتحانات دنیوی است که اتفاق می افتد؛

ثالثاً شیطان در آنجا راه ندارد. آنجا محل حضور ملائکه و مؤمنان خداست. بنابراین ابداً نمی توانیم ادعا کنیم که این بهشت، بهشت خلد بوده است.

وقتی بلافاصله «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (ص: ۷۲) اتفاق افتاد، حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام چشم که باز کرد، عالم دنیا را ندید؛ بلکه خودش را در محضر خداوند و بهاء الهی دید و بر اساس این ادعا، حضرت تا چشم باز کرد خود را در بهشت برزخی ای که خداوند آفریده بود دید.

خدای متعال فرمود: «اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ» و در ادامه خطاب به آدم و حوا افزود: «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ». (بقره: ۳۵) یک درخت را به آنها نشان می دهد و می گوید هر چه می خواهید بخورید و بنوشید و از هر نعمتی که در بهشت می بینید استفاده کنید، به جز این درخت. اشاره به نزدیک است و این یعنی آنها این درخت منهی را می بینند.

حال اینکه نوع آن درخت سیب، گندم یا جو بوده مهم نیست و به دنبال مصداق و چیستی این شیء نیستیم؛ بلکه می خواهیم به حقیقت آن شیء دست یابیم.

۳. ماهیت میوه ممنوعه

حکما در رابطه با حقیقت این درخت تعابیری دارند که به دو مورد از آن اشاره می کنیم:

(الف) گاهی این گونه تعبیر کرده اند که آن درخت، تمثیل و تجسم حقیقت عالم دنیاست؛ به این معنا که اگر همه تجملات، وسوسه ها و همه زیبایی هایی که ممکن است فریبنده باشد و در عالم دنیا قرار گرفته است را به طور فشرده، یک جا قرار دهیم، این درخت مصداق و حقیقت همه آنهاست.

(ب) گاهی هم بر اساس آیه قرآن تعبیر دیگری بیان شده و آن تعبیری است که ابلیس از آن درخت کرد و آن را به عنوان درخت خلد و جاودانگی معرفی کرد و گفت اگر از آن بخورید، یا جاودانه خواهید ماند (که این میل در همه انسان ها هست؛ میل به بقا و جاودانگی و خالد بودن) یا به ملکی از ملائک الهی تبدیل خواهید شد.

لذا ظاهراً ابلیس از میل های درونی انسان ها و کشش هایی که درون حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام و همه

انسان‌ها هست استفاده می‌کند برای اینکه آنها را وسوسه کند. در واقع و حقیقتاً این درخت، تمثّل عالم دنیاست؛ ولی شیطان آن درخت را به عنوان درخت خلد و جاودانگی به آدم و حوا معرفی می‌کند.

۴. امتحان و تقدیر الهی

این قدرت خواهی، بی‌نهایت خواهی و جاودانه بودن، لازمه وجود انسان است و اصل این میل غلط نیست و این ابلیس است که آن را تزئین کرده و مصداق را به غلط، حضرت آدم معرفی کرده است. با این حال، حضرت آدم و حوایی که تا به حال قسم دروغ ندیده و نشنیده‌اند، باور نمی‌کنند کسی به خداوند قسم بخورد ولی خلاف آن عمل کند: «وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ»؛ (اعراف: ۲۱) برای مثال همه انسان‌ها میل گرسنگی را در وجود خود دارند و این میلی است که خداوند درون ما قرار داده است. وقتی من نوعی گرسنه می‌شوم، شخصی که می‌خواهد من را فریب دهد، به جای اینکه در لحظه گرسنگی به من غذا بدهد، چیز دیگری را به جای غذا به من قالب می‌کند؛ مثلاً سم می‌دهد؛ اما اصل گرسنگی درست است.

لذا اینجا نقطه‌ای است که حضرت آدم علیه السلام باید از جهت عملی هم این \langle الشَّيْطَانُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ \rangle (اعراف: ۲۲) را درک کند. به این صورت که، یک موقع از جهت نظری باور می‌کنیم شخصی دشمن ماست و یک موقع هم در مقام عمل، همه دشمنی و عداوت شخص را می‌بینیم و با همه گوشت و پوست و استخوان آن را درک می‌کنیم. اینجا زمانی است که این خانواده باید زهر تلخ دشمنی ابلیس را کامل حس کنند و بفهمند که بعداً دوباره به سمت آن مایل نشوند. به عبارت دیگر این اتفاق یک دوره آموزشی است که خداوند آن را در مکانی به نام بهشت برزخی تدارک دیده است. اینجاست که مشخص می‌شود چرا خداوند حضرت آدم را از همان اول روی زمین قرار نداد؛ چراکه حضرت نیاز داشت یک دوره آموزشی و مقدماتی را بگذرانند.

جناب علامه طباطبایی رحمته الله در کتاب المیزان، عین همین تعبیر را اشاره می‌کنند و می‌گویند:

شاید علت این جریان آن بوده است که آدم با زندگی کردن بر روی زمین هیچ آشنائیتی ندارد و تحمّل زحمت‌های آن بدون مقدمه برای او مشکل است. بنابراین باید یک مدت کوتاهی در بهشت آموزش ببیند و برگردد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۹۶)

همچنین با توجه به سیاق آیه مشخص می‌شود منظور اصلی از خلقت آدم، سکونت در زمین

بوده است. در بخش دیگری از تفسیر المیزان، علامه رحمته الله می نویسد:

داستان بهشت را با داستان سجده ملائکه به صورت يك داستان و متصل بهم آورده، و کوتاه سخن، آنکه این سیاق به خوبی می‌رساند که منظور اصلی از خلقت آدم این بوده که در زمین سکونت کند. چیزی که هست راه زمینی شدن آدم همین بوده که نخست در بهشت منزل گیرد و برتریش بر ملائکه و لیاقتش برای خلافت اثبات شود و سپس ملائکه مأمور به سجده برای او شوند و آن‌گاه در بهشت منزلش دهند و از نزدیکی به آن درخت نهی‌کنند و او [به تحریک شیطان] از آن بخورد و در نتیجه عورتش و نیز از همسرش ظاهر گردد و در آخر به زمین هبوط کنند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۹۶)

۵. محل هبوط حضرت آدم و حوا

در کتب و روایات داریم که وقتی هبوط اتفاق افتاد، حضرت آدم علیه السلام روی کوه صفا و حضرت حوا نیز روی کوه مروه بود: «وَوَضَعَ آدَمَ عَلَى الصَّفَا وَ حَوَاءَ عَلَى الْمَرْوَةِ». (شیخ کلینی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۹۶)

از آن جهت نام این کوه را «صفا» نهادند که «صفا الله» روی آن قرار گرفته بود و از آن جهت کوه دیگر را «مروه» نامیدند که حضرت حوا روی آن قرار گرفت؛ به جهت مرأه بودن ایشان به این نام، نامگذاری شد: «فَهَبَطَ آدَمُ عَلَى الصَّفَا وَ إِنَّمَا سُمِّيَتِ الصَّفَا لِأَنَّ صَفْوَةَ اللَّهِ نَزَلَتْ عَلَيْهَا وَ نَزَلَتْ حَوَاءُ عَلَى الْمَرْوَةِ وَ إِنَّمَا سُمِّيَتِ الْمَرْوَةُ لِأَنَّ الْمَرْأَةَ نَزَلَتْ عَلَيْهَا». (القمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۴۳)

حقیقت هبوط

فرض شود در حالت خواب، شخصی رؤیایی می بیند که در آن رویا، شخص دیگری به او می گوید اگر دستم را بگیری از خواب بیدار می شوی و برای بازگشت به آن حالت، دوباره باید بخوابی و تلاش کنی. آن درخت منهیبه که تمثیل دنیا بود، همان نقطه ای بود که خداوند فرموده بود اگر به آن دست بزنی چشمتان باز می شود و از حالت مکاشفه خارج می شوید و می فهمید که در زمین قرار دارید و عریان هستید.

در نتیجه هبوط عبارت است از خارج شدن حضرت آدم علیه السلام و حوا از حالت مکاشفه روحانی شان و اینکه متوجه حالت جسمانی شان شدند. می توان گفت هبوط مکانی اتفاق نیفتاده؛ بلکه هبوط مکانتی و مقامی بوده است. تا قبل از آن، جسم حضرت آدم علیه السلام و حوا در زمین بود و روحشان در عالم بالا سیر می کرد؛ اما حالا روح و جسمشان هر دو در یک نقطه است. لذا اگر حتی این درخت نبود، شاید در جای دیگر و به دلیل دیگری، داستان بازگشت به زمین برای حضرت آدم علیه السلام اتفاق می افتاد.

خلاصه آنکه حضرت آدم علیه السلام و حوا فریب خوردند و از آن شجره منهیبه میل کردند و از حالت مکاشفه روحانی خارج شدند.

فعل حضرت آدم گناه نبود؛ بلکه این اتفاق نتیجه علی و معلولی یک عمل، و یک اتفاق تکوینی بود و آن روز که این مخالفت از حضرت آدم علیه السلام سرزد، اصلاً دینی تشریح نشده بود و بعد از هبوط حضرت آدم علیه السلام دین خدا نازل شد؛ چنان که خداوند متعال فرمود:

﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا اُولَئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾. (بقره:

گفتیم همگی از آن فرود آیید! ولی هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهگین می شوند. و کسانی که کافر شدند، و آیات ما را تکذیب کردند اهل دوزخند و جاودانه در آن خواهند بود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سبب هبوط حضرت آدم عليه السلام (جریان فریب شیطان و دلیل آن)

برای واکاوی و بررسی بهتر این مسئله، لازم است به چند موضوع دیگر که مقدمه‌ای برای پاسخ به این مسئله است، پرداخته شود؛ از جمله:

۱. گفت‌وگوی خداوند و ملائکه در مورد خلقت آدم و مراحل آن

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾. (بقره: ۳۰)

[به یادآور] هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان فرمود: «من بر روی زمین، جانشینی (نماینده‌ای) قرار خواهم داد». فرشتگان گفتند: «پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؛ حال آنکه ما تسبیح و حمد تو را به جا می‌آوریم و تو را تقدیس می‌کنیم [و برای جانشینی شایسته‌تریم]؟!». فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید».

وجه سؤال ملائکه نسبت به خلقت خلیفه‌الله

از آن جایی که خلیفه باید رنگی از مستخلف عنه خودش داشته باشد پس خلیفه یک موجود نامحدود، باید خودش هم نامحدود باشد؛ اما این نامحدود بودن با زندگی در زمین مادی نمی‌سازد. اگر تعداد زیادی از این انسان نامحدود، در زمین محدود باشد، منجر به فساد و سفک دما می‌شود: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾. (بقره: ۳۰) علاوه بر اینکه تجربه‌سناس‌ها و اجنه (مربوط به خلقت قبل از حضرت آدم می‌باشد) هم مدعای ملائکه را تأیید می‌کند.

سؤال ملائکه از روی اعتراض نیست؛ بلکه از روی تسبیح و تقدیس خداست؛ یعنی نمی‌خواهند از روی عناد و اعتراض این سخن را بگویند.

حال سؤال می شود آیا منظور ملائکه این بود که ما را خلیفه خود گردان؟ در پاسخ باید گفت هر کدام از ملائکه مأموریت خاص خود را دارند. پس نمی توانند از طرف خودشان، برای خودشان مأموریت جدیدی تعریف کنند. پس منظور ملائکه این نبود که ما می خواهیم خلیفه باشیم؛ بلکه منظور آنها این بود که مقام خلیفة اللہی، بیشتر با تسبیح و تقدیس سازگار است، نه سفک دماء.

خداوند در پاسخ ملائکه، به جای یک پاسخ نظری، آنها را از لحاظ عملی قانع کرد و به ادامه خلق و آفرینش حضرت آدم پرداخت. خداوند در چند مرحله عملی، ملائکه را چنین قانع کرد:

الف) دمیده شدن روح در جسم آدم

خداوند پس از ۴۰ سال روح در جسم آدم دمید و آدم زنده شد: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ﴾. (اعراف: ۱۱) این روح از جنس خود خدا بود: ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ (حجر: ۲۹) درباره چگونگی ترکیب روح و جسم در مکاتب مختلف، سخنان زیادی گفته شده است.

ب) تعلیم اسماء به آدم

خداوند در جواب ملائکه، سفک دماء توسط آدم و نیز تسبیح و تقدیس ملائکه را انکار نکرد. پس نه سفک دماء توسط آدم مانع خلیفة اللہی اوست و نه تسبیح و تقدیس ملائکه قابل انکار است. پس معلوم می شود چیز دیگری باعث خلیفه شدن آدم است که «علم به اسماء» نام دارد. آدم قابلیت عالم شدن نسبت به اسما را دارد؛ اما ملائکه این قابلیت را ندارند. پس این چنین بود که فضل و برتری آدم برای ملائکه کاملاً ثابت شد.

۲. سجده بر آدم

پس از اكمال خلقت آدم، خداوند به خودش تبارک الله می گوید و سپس دستور سجده بر آدم را صادر می کند؛ چراکه سجده به معنای ادای احترام است. این ادای احترام یک مسئله تکوینی است که دارای یک اثر است. معنای این ادای احترام آن است که این موجود، خلیفه خداست. پس باید همان گونه که از خداوند اطاعت پذیری دارید، از این موجود هم اطاعت پذیری داشته باشید. امر به سجده کردن، نسبت به تمام کسانی صادر شد که در مقام قرب الهی قرار داشتند؛ نه فقط یک عده از ملائکه خاص. لذا ابلیس هم در آن مقام همراه ملائکه قرار داشت.

۳. ریشه دشمنی شیطان و علل آن

اما پیشینه و تاریخچه دشمنی ابلیس با خلیفه الله بازمی‌گردد به آن روز که خبری با مضمون تعیین جانشین برای خدا بر روی زمین در آسمان‌ها پیچید و توجه همه ملکوتیان را به خود جلب کرد. خداوند فرمود «می‌خواهم موجودی را به عنوان خلیفه و جانشین از خاک زمین خلق کنم: ﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ﴾. (حجر: ۲۸)

ملائکه و ابلیس فهمیدند که آنها جانشین نخواهند شد؛ بلکه موجود جدیدی است. اینجا بود که ابلیس دچار حسادت شد و تصمیم گرفت در خلقت آدم کارشکنی ایجاد کند. طبق منقولات، ابلیس زمین را متقاعد کرد برای خلقت آدم به ملائکه خاک ندهد. از بین ملائکه مأمور برای آوردن خاک، فقط جناب عزرائیل به حرف‌های زمین اعتنایی نکرد و خاک آورد. لذا خداوند نیز او را مأمور قبض روح آدم کرد. این حسادت و غرور ابلیس از اینکه می‌دید کسی غیر از خودش جانشین خداوند می‌شود و آن هم از خاک، که به گفته شیطان از جنس خودش که آتش بود، از مرتبه پایین‌تری برخوردار است، باعث عصبان و سرپیچی از فرمان خداوند متعال در آن روز شد.

لذا در کتب روایی، این مطلب مورد توجه قرار می‌گیرد که وقتی پروردگار جسم انسان را آفرید، تا ۴۰ سال جسم حضرت آدم علیه السلام بدون روح، در معرض دید ملائکه از جمله ابلیس قرار داشت. در این مدت سخنی از شیطان با جسد آدم علیه السلام گزارش شده است:

فَخَلَقَ اللَّهُ آدَمَ فَبَقِيَ أَرْبَعِينَ سَنَةً مُّصَوَّرًا - فَكَانَ يَمُرُّ بِهِ إِبْلِيسُ اللَّعِينُ فَيَقُولُ لِأَمْرِ مَا خُلِقْتَ فَقَالَ الْعَالِمُ علیه السلام فَقَالَ إِبْلِيسُ لَئِن أَمَرَنِي اللَّهُ بِالسُّجُودِ هَذَا الْأَعْصِيَّةُ، قَالَ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ فَلَمَّا بَلَغَتِ الرُّوحُ إِلَى دِمَاغِهِ - عَطَسَ عَطَسَةً جَلَسَ مِنْهَا فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ - فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَرْحَمُكَ اللَّهُ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام فَسَبَقَتْ لَهُ مِنَ اللَّهِ الرَّحْمَةُ. (القمي، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۴۱)

پس خداوند آدم علیه السلام را خلق کرد و صورت آن را ۴۰ سال باقی گذاشت. همواره ابلیس از جسد آدم علیه السلام عبور می‌کرد و خطاب به او می‌گفت برای چه خلق شدی؟! همچنین با خود می‌گفت اگر خداوند امر کند که به این موجود سجده کنم، قطعاً عصبان خواهم نمود.

ملائکه نسبت به ادای احترام برای حضرت آدم علیه السلام قانع شده بودند؛ اما شیطان که حسادت

درونی داشت، در این مرحله، حسادت خود را ابراز کرد و از سجده و ادای احترام به حضرت آدم علیه السلام امتناع کرد: «قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ». (اعراف: ۱۱) پس از گفت و گوی ملائکه با خداوند و قانع شدن آنان، ابلیس با خداوند گفت و گو کرد.

۴. گفت و گوی شیطان با خداوند

تمام ملائکه، بر حضرت آدم علیه السلام سجده کردند به جز ابلیس که ابا کرد از اینکه با سجده کنندگان باشد: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ* إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ». (حجر: ۳۰ و ۳۱) از آنجا که خداوند رحمن، هیچ کسی را بدون دلیل مؤاخذه نمی کند و هیچ گاه راه گفت و گو را نمی بندد، حتی اگر طرف گفت و گو ابلیس باشد، خداوند از او پرسید: چرا سجده نکردی. آیا دلیل منطقی ای داشتی؟ «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ». (حجر: ۳۲) ابلیس پاسخ داد که من از آدم بهترم. پس من باید خلیفه باشم؛ چرا که مرا از آتش آفریدی، ولی او را از گل خشکیده ای که از گل بدبویی خلق شده: «قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَآءٍ مَسْنُونٍ». (حجر: ۳۳)

ابلیس در تمام مراحل گفت و گوی ملائکه با خدا حاضر بود و این نکته مهم را در حین آن گفت و گو شنید که خداوند به ملائکه گفت دلیل خلیفه الهی حضرت آدم علیه السلام، علم به اسماء است؛ نه جنس او که از گل خشکیده ای است. لذا ابلیس برای پذیرفتن حرف خداوند بهانه آورد و در مقابل خداوند تکبر کرد. حسادت ابلیس باعث استکبار او شد و تکبر ریشه تمامی گناهان است. در نتیجه شیطان به مانند ملائکه ابهام نظری نداشت؛ بلکه بهانه می آورد. لذا این عمل مستکبران او باعث اخراج وی از مقام قرب شد: «قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ». (حجر: ۳۴)

شیطان پس از طرد شدن، درخواست هایی را به خداوند عرضه داشت و خطاب به خداوند گفت: «در قبال این همه سال عبادت و بندگی، این درخواست های من را اجابت کن». خداوند فرمود: «چه حاجتی داری؟» شیطان گفت: «پروردگارا، تا روز قیامت به من فرصت بده و مرا زنده بگذار»: «قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ». (حجر: ۳۶) خداوند پذیرفت؛ اما نه تا روز قیامت؛ بلکه تا روز و وقت معینی: «قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ». (حجر: ۳۷ و ۳۸) شیطان در ادامه گفت: «از آنجایی که تو مرا فریب دادی همگی انسان ها را گمراه می کنم»: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ». (حجر: ۳۹)

درخواست ابلیس مبنی بر گمراه کردن همه انسان‌ها در مقابل اراده الهی که به تکریم و سعادت انسان تعلق گرفته بود قرار داشت. در ادامه ذیل این مسئله، تفصیلاً بحث خواهد شد.

۵. نقش شیطان در هبوط حضرت آدم علیه السلام

شیطان در ماجرای هبوط، حضرت آدم علیه السلام و حوا را با هم وسوسه کرد و اینجا نقطه تمایز بین روایت قرآن با قرائت کتاب تورات است که می‌گوید: «ابتدا شیطان به سراغ همسر حضرت آدم، حوا، رفته و او را فریب داد و حضرت حوا نیز همسر خود را فریب داد و...». این را ما قبول نداریم؛ چراکه قرآن کریم می‌فرماید شیطان هردوی آنها را فریب داد و برای هردوی آنها قسم دروغ یاد کرد: ﴿وَقَسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ﴾. (اعراف: ۲۱)

بسیاری از ضمیرهایی که قرآن کریم در این ماجرا به کار برده به صورت تثنیه (دو نفر) است. شیطان وارد مکاشفه آدم و حوا و بهشت برزخی شد و آن دو را فریب داد. از آنجا که آدم برای اولین بار با قسم خوردن دروغ مواجه شد، باورش نمی‌شد که کسی به خداوند قسم دروغ بخورد.

۶. حزن حضرت آدم علیه السلام و شادمانی ابلیس

پس از هبوط حضرت آدم علیه السلام، ابلیس مشغول آوازخوانی و شادمانی و رقاصی شد و این اولین آوازه‌خوانی دنیا بود. ابلیس از دو جهت خوشحال بود:

الف) اینکه توانسته بر آدم پیروز شود.

ب) روی زمین برای فریب آدم، دستش بازتر است و ابزار بیشتری برای فریب او در اختیار دارد. همچنین قواعد بازی در زمین را بهتر بلد است؛ برخلاف عالم روحانی و عالم مثال که عالم کمال است و دستش بسته‌تر بود.

در نتیجه دو اراده نسبت به انسان وجود دارد:

اراده اول، اراده خداوند است که فرمود: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾؛ (اسراء: ۲۰) یعنی خداوند می‌خواهد انسان‌ها را به مقام کرامت برساند.

اما اراده دوم، اراده شیطان است که می‌خواهد انسان را به ضلالت برساند و مانع اراده الهی نسبت به انسان شود.

وقتی حضرت آدم علیه السلام چشم باز کرد متوجه عالم دنیا و عریانی خودش شد. وقتی اطرافش

را دید، دیگر از آن موجودات بهشتی و آن بوی خوش بهشت خبری نبود. این جا بود که حضرت آدم علیه السلام فهمید از بهشت خارج شده است. در این لحظه برای آدم حالت حزن و پشیمانی و میل به بازگشت حاصل شد و او و حوا شدت بکاء پیدا کردند. آن قدر گریه کردند که اشکشان روی زمین جاری شد. قرآن می فرماید: هر دوی آنها شروع به مناجات و توبه کردند: ﴿قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾. (اعراف: ۲۳) در اینجا نیز ضمیر به صورت مثنی آمده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه‌گیری

در پایان با بررسی‌های صورت گرفته از منابع و منقولات بیان شده، مشخص شد مقصود از هبوط عبارت است از خارج شدن حضرت آدم علیه السلام و حوا از حالت مکاشفه روحانی شان. به عبارت دیگر هبوط مکانی اتفاق نیفتاده؛ بلکه هبوط مکانتی و مقامی بوده است. نکته دیگر که بدان اشاره شد این بود که مسئله فریب حضرت آدم علیه السلام توسط شیطان، از امتحانات و تقدیرات الهی بود و به عبارتی حضرت آدم علیه السلام باید این دوره آموزشی را می‌گذراند تا علاوه بر باور نظری، از لحاظ عملی نیز دشمنی و عداوت شیطان برایش ثابت شود. همچنین بیان شد که اصل میل حضرت آدم و حوا؟ عهما؟ صحیح بوده است.


قدرت خواهی، بی‌نهایت خواهی و جاودانه بودن، لازمه وجود انسان است و اصل این میل غلط نیست و این ابلیس است که آن را تزئین کرده و مصداق را به غلط به حضرت آدم علیه السلام معرفی نموده است. لذا فعل حضرت آدم گناه نبود؛ بلکه این اتفاق نتیجه علی و معلولی یک عمل است. این نکته نیز گفته شد که ابلیس در تمام مراحل گفت‌وگوی ملائکه با خدا حاضر بود و شنید که خداوند به ملائکه گفت دلیل خلیفه الهی حضرت آدم علیه السلام، علم به اسماء است؛ نه جنس او که از گل خشکیده‌ای است. لذا ابلیس برای نپذیرفتن حرف خداوند بهانه آورد و دلیل منطقی و صحیحی نداشت، و در مقابل خداوند تکبر ورزید. امید است که معنا و ماهیت هبوط به درستی تبیین، و شبهات پیرامون آن برطرف شده باشد.

ان شاء الله این قلیل به چشم عزیز فاطمه علیها السلام، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیاید و گوشه چشمی به ما داشته باشند.

منابع

* قرآن کریم.

۱. «برداشت‌های آزاد از دوره روایت انسان»، فصل اول، حجت‌الاسلام نخعی.
۲. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۵ق)، ترجمه تفسیر المیزان، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۳. طوسی، محمد بن حسن (۴۱۰ق)، مصباح المتجهد و سلاح المتعبد.
۴. مجلسی، محمدباقر (۱۳۱۵ق)، بحار الانوار لدرر اخبار الائمه الطهار، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۵. محمدی ری شهری، محمد (۱۳۸۴ش)، میزان الحکمه، قم، دارالحديث.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی